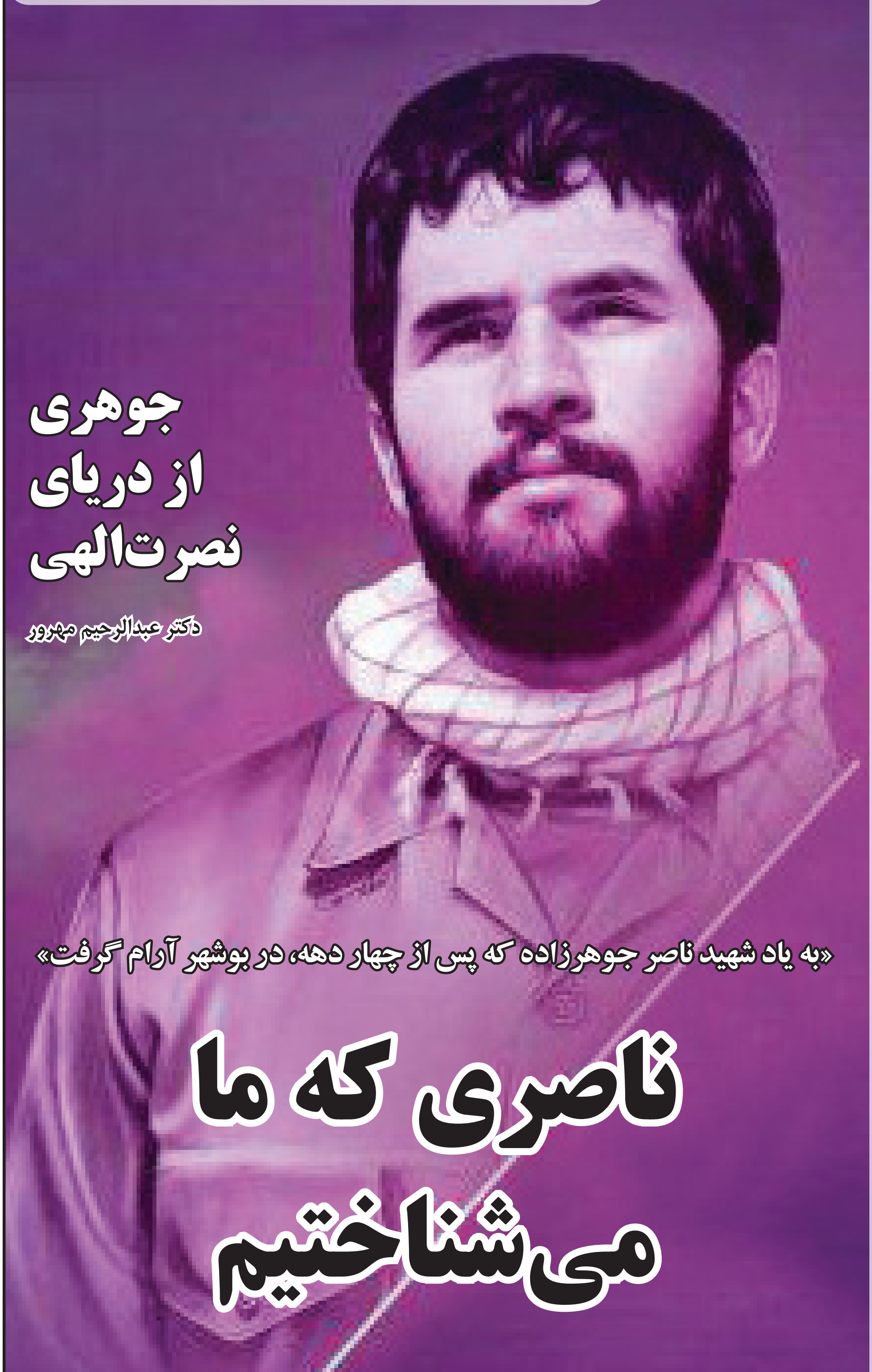
سال بیست و هشتم – شماره ۱۱۳۰

نسیم جنوب

www nasimjonoub COM

پنجشنبه ۱ خرداد ۱۴۰۴ ۸ صفحه

۲۰۰۰ تومان (مبلغ فروش به کیوسک مطبوعاتی تعلق می‌گیرد)



جوهری از دریای نصرت‌الهی

دکتر عبدالرحیم مهرور

«به یاد شهید ناصر جوهرزاده که پس از چهار دهه، در بوشهر آرام گرفت»

ناصری که ما می‌شناختیم

خاک‌های جنوب و غرب، برایش آشناتر از خیابان‌های شهر بود

ناصر باستی

نامه سرگشاده شورای اسلامی و مردم شهرستان گناوه به مسئولان کشوری و استانی

اعتراض به انتقال مالکیت زمین فرودگاه گناوه

با سلام و احترام، با کمال تأسف و نگرانی، در ماه‌های اخیر شاهد انتقال مالکیت زمین فرودگاه گناوه از سازمان هواپیمایی کشوری به اداره‌کل راه و شهرسازی استان بوده‌ایم؛ اقدامی که موجی از دغدغه و نارضایتی را در میان مردم، نخبگان و دلسوزان توسعه شهرستان گناوه به‌همراه داشته است.

در حالی که احداث فرودگاه گناوه مطالبه‌ای دیرینه و بیش از پنج دهه‌ای مردم این منطقه بوده و به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین بسترهای رشد اقتصادی، رونق گردشگری و ارتقاء جایگاه راهبردی شهرستان محسوب می‌شود، این واگذاری غیرمنتظره، چشم‌انداز تحقق این خواسته اساسی را با ابهام جدی مواجه کرده است.

بدین‌وسیله شورای اسلامی و مردم شهرستان گناوه، ضمن اعلام نارضایتی شدید از این تصمیم، خواستار ورود قاطع و فوری مسئولان ارشد استان بوشهر و وزرای محترم کشور و راه و شهرسازی به این موضوع و توقف روند واگذاری مذکور و بازگرداندن زمین یادشده به سازمان فرودگاه‌ها هستند.

امید است با عنایت ویژه و تصمیمی مدبرانه، شاهد احیای مسیر قانونی احداث فرودگاه گناوه و پاسخ شایسته به مطالبه تاریخی مردم این خطه باشیم.

با احترام- شورای اسلامی و مردم شهرستان گناوه

فرودگاه گناوه؛ میراثی بلاتکلیف و آزمونی برای مسئولان استان بوشهر

مهدی قایدزاده



فرودگاه بندر گناوه با پیشینه‌ای که به دهه ۱۳۵۰ باز می‌گردد سال‌هاست که در بلاتکلیفی به سر می‌برد. این فرودگاه که در سال ۱۳۵۲ با فنس‌کشی و هموار کردن زمینی به وسعت ۱۴۰ هکتار آغاز و پس از یک پرواز آزمایشی ناموفق در سال ۱۳۵۴ عملاً متوقف شد و هرگز به بهره‌برداری نرسید از آن زمان تاکنون این زمین ارزشمند به جای آنکه به زیرساختی راهبردی برای توسعه گناوه و شمال استان بوشهر تبدیل شود گاه محل انبار لوله‌های آبرسانی بوده و گاه زمین فوتبال غیررسمی!

در سال‌های اخیر شایعاتی درباره فروش زمین این فرودگاه به‌عنوان «اموال مازاد دولت» برای اجرای طرح نهضت ملی مسکن منتشر شد. اگرچه در برخی مقاطع تکذیب شد اما بار دیگر در روزهای اخیر زمزمه‌هایی مبنی بر واگذاری این زمین به‌گوش می‌رسد؛ موضوعی که نگرانی مردم گناوه را دوباره زنده کرده است.

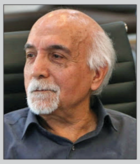
با وجود حساسیت افکار عمومی نسبت به این موضوع آنچه بیش از همه تأسف برانگیز است سکوت معنادار استاندار بوشهر و نماینده مردم بوشهر، گناوه و دیلم در مجلس شورای اسلامی است. سکوتی که نه تنها به ابهامات دامن زده بلکه به نوعی نشان‌دهنده نبود اراده مؤثر برای حفظ این ظرفیت مهم منطقه‌ای است. این در حالی است که تنها فرماندار گناوه و مردم دغدغه‌مند این شهر صدای اعتراض خود را بلند کرده‌اند.

اگر امروز زمینی که باید نماد توسعه شمال استان بوشهر باشد به‌راحتی از فهرست اولویت‌های عمرانی حذف شده و برای طرح‌هایی جایگزین در نظر گرفته می‌شود جای پرسش جدی دارد: نقش مدیران ارشد استان و نماینده مجلس در صیانت از منابع توسعه‌ای منطقه چیست؟ عدم پیگیری مؤثر از سوی این مسئولان بیانگر ضعف جدی در پاسخگویی به مطالبات مردم است. فرودگاه گناوه می‌تواند و باید به عنوان یک زیرساخت کلیدی در توسعه گردشگری، حمل و نقل و تجارت در شمال استان بوشهر فعال شود؛ نه آنکه همچنان در سایه بی‌توجهی به فراموشی سپرده شود یا در معرض تهدید واگذاری قرار گیرد.

مردم گناوه مستحق آینده‌ای روشن‌تر و پاسخ‌هایی شفاف‌ترند. سکوت امروز ممکن است فردا به قیمت از دست رفتن فرصت‌های تاریخی برای این شهر تمام شود.

تحلیلی پیرامون اولین مصاحبه مدیرعامل صندوق بازنشستگی کشوری

بار سنگین زندگی بازنشستگان



حسین حشمتی

حجت‌الله میرزایی که برای دومین بار زمام امور صندوق بازنشستگی کشوری را به دست گرفته است تا بار سنگین تامین مالی این صندوق ناتراز را از دوش دولت بردارد، در نشست با نمایندگان رسانه گفته است صندوق‌های بازنشستگی در همه جای دنیا به عنوان نهادهای مهم سرمایه گذاری و بازیگران اصلی بازار سرمایه شناخته می شوند، در ایران نیز به دلیل خصوصی‌سازی و واگذاری بنگاه‌های عمومی به صندوق‌ها، بخش زیادی از دارایی‌ها به شکل بنگاه‌داری درآمده که هم منافع و هم چالش‌هایی را به همراه داشته است.

به نظر می رسد اشاره او به اقدامی است که یکی از روسای جمهور اسبق در کاری غیرمتعارف، دارائی های صندوق را به مصرف هزینه‌های کشور رسانید و تعدادی از املاک و شرکت‌ها و موسسات خصولتی را به ازای دارائی‌های مورد بحث به صندوق واگذار نمود و همین اقدام غیرمتعارف باعث شد که صندوق برای پرداخت حقوق بازنشستگان تحت پوشش، محتاج کمک دولت‌های سابق ولاحق گردد و برای جبران این کمبود، با استنادبه ماده ۸۵ قانون مدیریت خدمات کشوری توپ را به زمین دستگاه‌های اجرایی انداخته و چنین تفسیر به رأی کند که طبق این ماده، همه دستگاه‌های اجرایی موظفند بیمه درمان تکمیلی را برای شاغلین، بازنشستگان و خانواده آن‌ها به صورت هماهنگ اجرا کنند.

مدیرعامل صندوق در ادامه به مهم‌ترین تصمیمات خود که تغییر الگوی بنگاه داری به سهام داری است اشاره نمود و تصریح کرد که به‌تدریج سهامداری زیر ۲۰ درصد را جایگزین بنگاه‌داری خواهد نمود به این نحو که با همکاری سهامداران بزرگ کشور همچون هلدینگ خلیج‌فارس و فولاد مبارکه، الگوی اقتصادی جدیدی را برای صندوق بازنشستگی طراحی نموده و ترکیب سهامداری صندوق را اصلاح خواهد کرد، اصلاحی که با توجه به ساختار صندوق بعید است به مرحله‌ی اجرا برسد.

باری، مدیرعامل صندوق به جزئیات طرح‌های رفاهی نیز پرداخته و گفته



است سقف وام قرض الحسنه از ۳۰ به ۵۰ میلیون تومان افزایش خواهد یافت که توسط بانک عامل به ۳۰۰ هزار نفر بازنشسته پرداخت خواهد گردید.

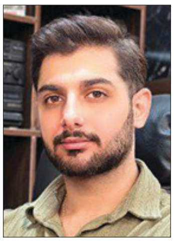
از آن‌جایی که با وام ۵۰ میلیونی و گرانی لوازم خانگی نمی‌توان مثلا یک ماشین لباسشویی خریداری نمود لاجرم به مصرف مواد غذایی مانند برنج و حبوبات آن‌هم به مقدار کم خواهد رسید که حداکثر طی یک‌ماه به مصرف می‌رسد اما تا ۳۶ ماه حداقل یک چهارم حقوق ماهیانه بازنشسته بینوا، از حقوقش کسر خواهد شد و چنین است که هنوز ماه به نیمه نرسیده کفگیر به ته دیگ می‌خورد و بازنشسته بی پناه برای تامین معاش عائله تحت تکفل، مجبور به درخواست از نزدیکانش خواهدشد.

میرزایی به اقدامات رفاهی جدید برای بازنشستگان اشاره نموده و مژده داده که طرح‌هایی مثل خریدهای اقساطی، سفرها، فعالیت‌های فرهنگی وخدمات درمانی بهتر در سال جاری با ابعاد وسیع‌تری اجرا خواهد شد که از این وعده‌ها نیز آبی برای بازنشستگان گرم نخواهد شد زیرا کماکان باعث بدهکاری بیش از پیش آنان می‌گردد.

مخلص کلام این که اگر مدیرعامل صندوق توانست با استفاده از سود کسورات کارمندان شاغل و درآمد سرشار پتروشیمی جم متمرکز در حساب های صندوق نزد بانک‌های عامل، بازنشستگان را با یکی از اعضای خانواده آنان به مدت یک هفته به صورت رایگان به مشهد مقدس بفرستد می‌توان پذیرفت که خدمتی برای انها انجام داده است.

مذاکره با جنگ؟

آریا محسنی‌فرد



تا همین اواخر، جنگ از بدیهیات و جزئی جداناشدنی از زندگی بود. مردم دنیا به روزمرگی خود می‌پرداختند؛ اما می‌دانستند هر لحظه ممکن است مورد تهاجم قرار بگیرند. زمانی که میان دو نفر یا دو گروه اختلافی شکل می‌گرفت، اولین و راحت‌ترین راه‌حل جنگ بود. جنگ تن به تن، دوئل، لشکرکشی و اظهار قدرت نشانه‌ی شرافت، و صلح‌طلبی و پرهیز از خشونت گواه بزدلی افراد به حساب می‌آمد. این روند تا اواسط قرن بیستم ادامه داشت.

با تأسیس سازمان ملل متحد، جایگزینی برای جنگ‌ها ارائه شد که هزینه‌هایش به‌مراتب از درگیری نظامی کمتر بود. نظامی‌گری نه ارزان است و نه سودمند. جنگ‌ها بودجه‌هایی را که می‌توانستند صرف بهبود بهداشت و گسترش تجارت و توسعه‌ی صنعت شوند در چاهی می‌ریزند که حتی در صورت پیروزی نیز بعید است سطلی سالم مانده باشد تا بتوان از آن چیزی استخراج کرد. هیتلر معتقد بود اگر منابع کشور پاسخگوی نیازهای آن نباشند، راهی جز یافتن منابع جدید در سرزمین‌های دیگران نیست. در صورتی که فقدان منابع کافی موجب ضعف کشور و در نتیجه ناتوانی آن در جنگ می‌شود. کجا سراغ دارید که فقیری بر غنی و ضعیفی بر قوی غلبه کرده باشد؟ کشور فقیر پول و ملت گرسنه توان جنگیدن را ندارند.

سیاستمداران اواسط قرن بیستم دریافتند که اگر بودجه‌ی نظامی را مهار کنند و پول را در راه خوشبختی ملت خود خرج کنند، احتمالاً ملتی شادتر و به‌تبع آن حکومتی بادوام‌تر خواهند داشت. پس، چنین کردند.



از طرفی فهمیدند هرچه با دیگران ارتباط نزدیک‌تری داشته باشند، احتمال وقوع جنگ نیز کمتر می‌شود. نتیجه‌گیری سخت نیست؛ ارتباط نزدیک‌تر و بیشتر با دیگران به معنای کاهش احتمال جنگ است و کاهش احتمال جنگ به معنای تعدیل بودجه‌ی نظامی و مورد اخیر به معنای ثروت بیشتر در دست دولت برای آبادی کشور و آبادی کشور یعنی رضایت مردم و رضایت مردم یعنی دوام حکومت. پس ارتباط با دیگران یعنی دوام حکومت.

همه چیز به نظر خوب و درست می‌آید؛ اما تنها تا زمانی که منافع ملت‌ها با یکدیگر همسو باشد. مثلاً در حالتی که دو طرف توافق می‌کنند در احداث کارخانه‌ای شریک شوند، هر دو تلاش می‌کنند تا کارخانه در کشور خودشان تاسیس گردد؛ چراکه موجب ایجاد شغل و منفعت‌های دیگری برای آن ملت می‌شود. در این جا احداث کارخانه در هر کشور سبب انتفاع آن کشور و عدم انتفاع دیگری است. همین مشکل در جهان گذشته می‌توانست شروع کننده‌ی جنگی میان دو طرف باشد که بدیهی است هزینه‌ی آن از احداث پروژه در کشور شریک بسیار بیشتر بود. امروزه اما، راه‌حل جایگزین مذاکره است. دو طرف مذاکره می‌کنند و مثلاً نتیجه می‌گیرند کارخانه در هر کشوری



احداث شد، تعرفه‌ی واردات از کشور دیگر را کاهش دهد.

حال اگر مذاکره شد و هیچ کدام از طرفین نتوانست خود را با پیشنهاد طرف دیگر سازگار کند چه باید کرد؟ باید گفت این سوال به مذاکره اختصاص ندارد و در جنگ نیز ممکن است طرفی نتواند بر طرف دیگر چیره گردد و رابطه‌ی میان آن‌ها مدت زیادی در بلاتکلیفی بماند. مانند جنگ فعلی میان روسیه و اوکراین و همچنین نبردهای وردن و سم و سوم ایپر در جنگ جهانی اول که درمجموع بیش از دو میلیون کشته داشتند؛ اما هیچ کدام از طرفین را نمی‌توان پیروز این نبردها دانست. گویی در آن زمان، ارزان‌ترین سلاح جنگی سرباز بود.

ممکن است به واسطه‌ی مذاکره، توافقی حاصل شود؛ اما بعد از مدتی یکی از طرفین برخلاف آن عمل کند. در جنگ نیز چنین است. متفقین با پیمان ورسای عملاً آلمان را تبدیل به فقیرترین کشور اروپا کردند؛ اما این امر مانع از قدرت‌گیری مجدد این کشور نشد. بریتانیای کبیر بیش از دو قرن بر هند سیطره داشت؛ اما امروزه در داده‌های اقتصادی و نظامی یک پله پایین‌تر از هند ایستاده. زمان زیادی از اشغال فرانسه توسط آلمان نازی نگذشت تا دوباره بتواند برای دنیا خط و نشان بکشد. از مجموع این اطلاعات تاریخی می‌توان فهمید که جنگ، حتی در صورت پیروزی کامل یک طرف بر دیگری، ضامن تسلط دائمی نیست و بسیار محتمل است نظمی که با صرف هزینه‌های بسیار گزاف به وجود آمده در مدت کوتاهی نابود شود.

باید در نظر داشت که مذاکره، درست همانند جنگ، لزوماً قاطع اختلاف نیست. بلکه فقط فرایندی است پویاتر و کم‌هزینه‌تر جهت جایگزینی جنگ. مذاکره هزینه‌ای است جهت پیشگیری از درگیری نظامی که طرفین باید بپردازند تا متحمل هزینه‌های جنگ نشوند.

زندگی آگاهانه

خودباوری

حسین زیبراهی – مدرس مهارتهای توسعه فردی



خودباوری (Self-Blief) باور داشتن به توانمندی‌های خود است. تفاوت آن با اعتماد به نفس این است که برای داشتن اعتماد به نفس به خودباوری و مهارت نیاز داریم. کسی که خودباوری بالایی دارد معتقد است که مغز و بدنی دارد که می‌تواند بر مشکلات غلبه کند و از پس کارها برآید. خوشبختانه ما می‌توانیم مانند مهارت، خودباوری‌مان را هم افزایش دهیم. اگر از مغز و بدن سالمی برخورداریم هر کاری بقیه انجام می‌دهند ما هم می‌توانیم. فقط باید وقت و تلاش کافی بر آن بگذاریم. خودباوری هم مانند دیگر ویژگی‌های شخصیتی ما مقداری ریشه در ژنتیک و دوران نوزادی دارد که فعلا قابل تغییر یا اصلاح نیست. ولی ما می‌توانیم آن‌چه که در کودکی (برای فرزندان‌مان) و بزرگسالی بر خودباوری تاثیر می‌گذارد را دستکاری کنیم. برای اصلاح خودباوری در بزرگسالی امروزه دانش کافی به صورت کتاب، مقاله، آموزش و غیره در دسترس است. بنابراین فردی که فکر می‌کند خودباوری پایینی دارد اگر اقدامی در جهت بهبود خود نکند مسئولیت آن بر عهده خود او است. چرخه عدم خودباوری، تلاش نکردن و شکست. بزرگترین آسیب عدم خودباوری ایجاد ترس از شکست و اقدام نکردن است. فرد پیش از اقدام به کاری که تا کنون انجام نداده است با خود می‌گوید من توانایی انجام آن‌را ندارم. بنابراین یا اصلا اقدام نمی‌کند، یا در صورت اقدام و شکست باورش به ناتوانی خود را بیشتر تثبیت می‌کند و به تلاش خود ادامه نمی‌دهد.

آسیب دیگر خودباوری پایین بر اعتماد به نفس است. گفتیم برای داشتن اعتماد به نفس در هر کاری نیاز به دو بال خودباوری و مهارت داریم. مثلا همه ما مهارت سخن گفتن را داریم ولی نمی‌توانیم برای یک جمع صدنفره سخن بگوییم. یا یک نوازنده موسیقی در اتاق خود مهارت نواختن یک آهنگ را دارد ولی برای اجرا در مقابل دیگران نیاز به خودباوری دارد. این خودباوری به دست نمی‌آید مگر انجام آن کار در همان شرایط واقعی. برعکس آن هم کودکی است که به پدرش می‌گوید بگذار من رانندگی کنم. خودباوری دارد ولی مهارت ندارد.

برای بالا بردن خودباوری باید چرخه عدم خودباوری، تلاش نکردن و شکست را بشکنیم. کافی است تعداد تلاش و شکست‌های خود را افزایش دهیم. دقیقا هرجا که فکر می‌کنیم ناتوان هستیم، اقدام کنیم. با این پیش‌فرض که اگر شکست خوردم هم اهمیتی ندارد. با هر شکست کمی مهارتم بالاتر می‌رود. مهم‌تر از مهارت فیزیکی، افزایش خود خودباوری است. وقتی از انجام کاری می‌ترسیم یا ناامید هستیم می‌توانیم این سوال را از خود بپرسیم که در صورت شکست حداکثر چه اتفاقی برایمان می‌افتد؟ آیا جان و مال خود را از دست می‌دهیم؟ معمولا این‌طور نیست. فقط فکر می‌کنیم جلوی دیگران خجالت می‌کشیم که کارمان ناقص انجام شده است. در مورد کودکان لازم است والدین گرامی نترسند و به بچه‌های خود مسئولیت بدهند. اصلاح خودباوری در کودکی خیلی راحت‌تر از بزرگسالی است. دو؛ دیگر دادن حق نظر دادن و تصمیم گیری به کودک است. کودکان را در تصمیمات خانه سهیم کنید. در مورد انتخاب‌های‌شان حتی اگر فکر می‌کنید اشتباه است بگذارید خود تصمیم بگیرند.

«به یاد شهید ناصر جوهرزاده که پس از چهار دهه، در بوشهر آرام گرفت»

ناصری که ما می‌شناختیم

یونس قیصی‌زاده

نوشتن از خاطرات چند دهه پیش، آن هم در مورد ناصری که این روزها بعد از ۳۹ سال غربت، به وطن بازگشت و در شهر خود بوشهر، آرام گرفت، هم سخت است و هم غم‌انگیز؛ سخت از این جهت که بیم آن می‌رود که نتوان آن‌گونه که باید و شاید معرفی‌اش کرد و غم‌انگیز از این بابت که با بدرقه پدر و مادرش به جبهه رفت و پس از سال‌ها چشم‌انتظاری، اکنون که به خانه بازگشته، آن دو عزیز، دیگر نیستند که به پیشوازش بیایند.

اما ناصری که ما می‌شناختیم، ناصری نبود که این روزها بعضی‌ها می‌خواهند آبرو، عزت و افتخارات وی را خرج نزاع‌های سخیف سیاسی و اختلافات جناحی و اثبات افکار تندروانه خود کنند.

ناصر جوهرزاده در آن زمان یک رزمنده معمولی بود، رزمنده‌ای که عاشق انقلاب بود و وطنش را دوست داشت، انسانی که فکر می‌کرد زندگی‌اش را باید برای دفاع از خاکی که به آن عشق می‌ورزید، حفظ دینی که به آن اعتقاد داشت و انقلابی که به آن امیدوار بود، فدا کند تا لطمه‌ای به آن‌ها وارد نیاید. رزمنده‌ای مخلص که هدف زندگی‌اش حضور در جبهه بود و برنامه‌ای برای خود جز دفاع از دین و انقلاب و وطن تعریف نکرده بود. از این جهت می‌گویم در آن زمان یک رزمنده عادی بود که تقریباً همه رزمندگان آن دوره مثل هم، چنین بودند.

اما ناصر، ویژگی‌های خاص خودش را هم داشت که ما هم‌رزمان و همشهریانش را مجذوب خویش می‌کرد؛ در نهایت سلامت اخلاقی و نجابت رفتاری بود، به طوری که هیچ وقت ندیدیم دیگران را به خاطر عقیده‌ای که داشتند، تحقیر کند. به خاطر رزمنده بودن تکبر ورزد و بدین‌واسطه منّت سر دیگران بگذارد و فقط خودش را صاحب این انقلاب و وطن بداند، یا دیگرانی را که مثل او فکر و رفتار نمی‌کردند، گمراه و گناهکار و اصحاب شیطان معرفی کند!



از راست: جعفر محمدی باغملایی، سیروس غریبی، شهید ناصر جوهرزاده

در دهه شصت و زمان جنگ، بچه‌های به اصطلاح انقلابی بوشهر به دو گروه اصلی تقسیم شده بودند؛ اقلیتی تندرو که خواستار برخورد انقلابی و قلع و قمع دگراندیشان و دگرفتاران آن زمان بودند و اکثریتی که خواستار تعامل فرهنگی و اجتماعی با جامعه بودند. جالب این‌که اکثر رزمندگان را همین اهل فرهنگ و تعامل و مدارا تشکیل می‌دادند که با مردم خود مهربان بودند و در مقابل دشمنان، سرسخت. البته آن اقلیت، به بهانه نگه داشتن پشت جبهه، معمولاً در جبهه هم حضور نمی‌یافتند.



ایستاده ازراست: حیدر محمدی باغملایی ، سیروس غریبی، شهید علی بختیاری، نشسته از راست: جعفر محمدی باغملایی، شهید ناصر جوهرزاده، شهید جعفر هاشمی

ناصر جوهرزاده یکی از افراد مهم آن اکثریتی بودند که مخالف تندروی و برخورد با مردم و جوانان دگراندیش و دگرفتار آن دوران بود. در آن زمان جوانان رزمنده‌ای همانند (شهیدان) حیدر حیدری، مصطفی شمسا، ابراهیم قهرمانی، عباس کبگانی، فریبرز گیتی‌زاده، محمود پیکر، ناصر جوهرزاده و... بودند که در حین رزمنده بودن، مشی و روحیه فرهنگی غالبی داشتند و به اوضاع و احوال، از دیدگاه فرهنگی نگاه می‌کردند و با همین نگاه، مخالف تندروی‌های گروه اقلیت انقلابی بودند. همین رزمندگان از جان گذشته، ما را که کم سن و سال‌تر بودیم تشویق به خواندن کتاب و روزنامه و گوش دادن به نوار سخنرانی و فعالیت فرهنگی می‌کردند تا در دام تندروی‌ها نیفتیم. هر وقت این سخن شهید سردار حاج قاسم سلیمانی را می‌شنوم که با مهربانی می‌گفت: «همان دختر کم‌حجاب، دختر من است»، یاد همین رزمندگان اهل فرهنگ می‌افتم که نگاه عمیقاً



انسانی داشته و تأکید داشتند که همه ایرانیان، صرف نظر از سبک زندگی یا عقاید فردی، مانند اعضای یک خانواده بزرگ هستند و جامعه ایران باید بر اساس محبت و درک متقابل اداره شود، نه تقابل و جدایی.

ناصری که ما می‌شناختیم نسبت به رعایت بیت‌المال هم بسیار حساس بود و به ما و سایرین مرتب گوشزد می‌کرد که در این موارد حواس‌مان باشد. ما آن موقع فکر می‌کردیم که این حساسیت یک چیز عادی است، اما بزرگ‌تر که شدیم، فهمیدیم که امثال ناصرها در آن زمان چه کار بزرگی می‌کردند که علیرغم استفاده‌ای که می‌توانستند از این بیت‌المال کنند، خود را آلوده به سوء استفاده از آن نکردند و رانت‌خواری و اختلاس و دزدی از بیت‌المال را خط قرمز زندگی خود می‌دانستند و با وفاداری به همین عقیده، پاک و بی‌آلایش زندگی کردند.

ناصری که ما می‌شناختیم انسان دلسوزی بود، تا آن‌جا که مقابل مشکلات مردم احساس مسئولیت می‌کرد و برای رفع مشکلات آن‌ها پیش‌قدم می‌شد.

ناصری که ما می‌شناختیم رفاقتش را بر اساس آرمان‌ها و اهدافش انتخاب می‌کرد و نه تأمین منافع و سود شخصی خود، و از این جهت آدم رفیق‌بازی بود تا آن‌جایی که یک دفعه دیدیم این همه راه از جبهه آمده تا فقط یک شب به دوستانش در بوشهر سر بزند و صبح هم برگردد! این‌قدر بامرام و رفیق‌باز که آخر هم در عملیات کربلایی ۵، در کانال ماند و جنگید تا رفقایش بتوانند خود را نجات دهند و برگردند.

ناصری که ما می‌شناختیم آدم خنده‌رو و شوخ‌طبعی بود و با تهدید و تندی با دیگران برخورد نمی‌کرد و همین هم باعث جذابیتش می‌شد.

ناصری که ما می‌شناختیم انسانی نجیب و صادق و

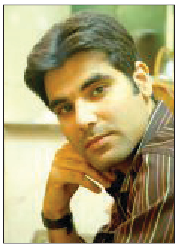


اخلاق‌مدار بود که نه به کسی تهمت می‌زد تا وی را در چشم دیگران بد جلوه دهد، نه پشت سر کسی بد می‌گفت تا ضایعش کند، نه پرونده برای کسی می‌ساخت تا از نان خوردنش بیندازد، نه اهل رنگ و ریا بود تا پیشرفت کند و نه در پی آن بود که با تخریب دیگران و گذاشتن پا بر سر آن‌ها از نردبان ترقی دنیوی بالا برود.

ناصری که ما می‌شناختیم همین ناصر بود، همین ویژگی‌های اخلاقی و نجابت و محبوبیت بود که باعث شد پس از گذشت نزدیک به چهار دهه، هم‌رزمان و دوستانش در استقبال بازگشتش این‌گونه اندوهگین باشند و مردم قدرشناس بوشهر، چنان وداع باشکوهی با وی داشته باشند و این‌چنین، جایگاه شهدا را رفیع‌تر از جناح‌بندی‌های سیاسی و دعواهای دلواپسانه و نگرانی‌های منفعت‌طلبانه ببینند.

چرا فردوسی شاهنامه را سرود؟

محسن قیصی‌زاده – دانشجوی دکتری ادبیات فارسی



پس از فرو نشستن غبار یورش تازیان و درنوردیدن مرزهای ایران‌زمین، ملّتی به خاک افتاده و به خاکستر نشسته از قوم مغلوب بر جای ماند. شعارهای زیبای عدالت و برابری قوم غالب، خیلی زود در زیر حجر تحجر و نژادپرستی و خودبرتربینی عربی اُموی له شد و ایرانی نه برادر دینی، بلکه موالی به شمار آمد و حتی فرزندِ زاده شده از وصلت یک تازی و ایرانی، با عنوان تحقیرآمیز «هجین» نام گرفت.(۱) این هجوم به تمدن کهن و ریشه‌دار ایران، صرفاً یک یورش فتح و رعب و شمشیر نبود، بلکه به موازاتِ این‌ها، یک حمله‌ی همه‌جانبه فرهنگی نیز دنبال می‌شد. کتاب‌سوزی‌هایی که دود حسرتش هیچ‌گاه فرو نخواهد نشست، آزار و شکنجه‌ی خلفا نسبت به شاعران و گویندگانی که حتی به زبان تازی از مفاخر ایران و از تاریخ گذشته‌ی این سرزمین سخن یاد می‌کردند، و یا قتل عام هدفمند اهل قلم و تاریخ‌دانان بخارا در حمله دوم قتیبه بن مسلم سردار سنگدل عرب، این مدعا را گواه، بس.(۲)

و اما جغد شوم تعصب و تحقیر چندان بر این ویرانه مجال ماندن نیافت و پس از یک دوره‌ی سیاهِ دور ماندن از اصل خویش، از خاکستر سکوت و بُغض، ققنوس هویت‌طلبی و باز جوییدن روزگار وصل خویش بر آمد و پرواز آغاز کرد. یک جمله از رادمان پور ماهک یا همان یعقوب لیث صفاری خطاب به شاعری که به زبان بیگانه، مدح‌سروده‌اش را پیشکش وی کرده بود، تاریخ ادبیات و فرهنگ این خاک را به گذرگاهی نو رهنمون شد و سنگ بنای حفظ زبان پارسی و ایرانی ماندن را بنیاد نهاد: «چیزی که من اندر نیابم، چرا باید گفت؟» پرسشی نکوهش‌وار که تلنگری برای شاعری چون محمدبن‌وصیف شد تا اولین شعر پارسی دریِ مکتوب را در قالب قصیده‌ای سراید و بر دلاورمرد سیستانی عرضه کند.(۳) از آن پس، سرایش شعر به زبان مادری بیش از پیش مورد توجه قرار گرفت و رودکی‌ها و شهید بلخی‌ها و دقیقی‌ها و کسایی‌ها و رابعه بلخی‌ها ظهور کردند.

اما فارسی‌گویی به تنهایی کافی نبود؛ اکسیرِ واژه باید با پولاد آگاهی از تاریخ گذشته و غرور ملّی به هم آمیخته می‌شد، تا کیمیای عزّت نفس و افتخار به فرهنگ ایرانی به بار آید. می‌بایست خاکستر و زنگار فراموشی از حافظه‌ی جمعی ایرانیان کنار زده و زدوده شود و گذشته‌ی باشکوه و پرافتخار این خاک، همچون آینه‌ای روبروی ایشان قرار گیرد.

در این هنگامه‌ی پرآشوب، شیرآهن کوه‌مردی با درک این مهم، همچون خورشیدی بی‌غروب از مشرق ایران طلوع کرد و بر فرهنگ مردمان پارسی‌زبان نور و گرما تابید. حکیم ابوالقاسم فردوسی مردی نژاده از اقلیم توس که از خشت جان خویش، کاخی بلند و بی گزند برآورد و از واژه و اندیشه، ستون به سقف فرهنگ ایرانی زد. بازیابی هویت ایرانی، از مسیر غرورآفرین حماسه می‌گذشت. آن ملّت بر خاک افتاده و آن غرور به تاراج رفته، می‌بایست با شور سخن و هیجان تاریخ حماسی و پهلوانی، بر این شکاف و زخم ناسور فرهنگی و خودشناسی مرهم نهد و دوباره در قامت یک ملّت شناسنامه‌دار برخیزد. دست‌یازی به این هدف دشوار، ظهور حکیمی گذشته‌دان، آینده‌نگر و از خودگذشته را طلب می‌کرد. فردوسی بزرگ با درک این مهم، زندگی و مال، صرف سرودن بزرگ‌ترین کتاب به زبان فارسی و یکی از عظیم‌ترین حماسه‌های تاریخ بشر کرد.



شاهنامه، شکوه و جلال گذشته‌ی ایران را به ایرانیان یادآور شد. نشان داد که این مُلک اینک مفلوک، یکی از پایه‌گذاران اصلی تمدن نوینِ جهان بوده، در این سامان، شاه از پی شاه تاج بر سر گذاشته و به داد و دهش، و گاه به نابخردی و بیداد بر بیش از نیمی از جهان فرمان رانده، و این ملّت پیشینه‌ای به درازنای تاریخ داشته است. شاهنامه یکتاپرستی نیاکان، درخشش تاج شاهان، مردمی و آزادگی دودمان هموطنان و عظمت سپاه ایران و به زانو در آوردن قدرتمندان جهان را بازنمایاند. فردوسی با اثر سترگ خود، از زیر خاکستر خمود و خموشی و شکست، "آتشی که نمیرد" را در دل یکایک فارسی‌زبانان شعله‌ور ساخت.

شاهنامه، منشور اخلاقی ایرانیان است. این کتاب سراسر ادب و پند و حکمت و عبرت، بر خلاف برخی باورهای نادرست، به هیچ عنوان رنگ و بویی از نژادپرستی، زن‌ستیزی و... ندارد و جانب انصاف حتی در مورد دشمنان ایران، به درستی رعایت شده است. کار نیک از جانب هر شخصیت شاهنامه، بدون در نظر گرفتن دوست و دشمن بودن و ملّیّت، خواه فریدون و سیاوش ایرانی باشد و خواه پیران ویسه تورانی و اسکندر یونانی مورد ستایش قرار می‌گیرد و کردار ناپسند از طرف هر کسی که باشد، خواه کیکاووس و جمشید ایرانی، خواه افراسیاب تورانی و ضحاک انیرانی، نکوهش می‌شود.

اگر به ابیات جعلی و بی‌ربطی همچون «زن و اژدها هر دو در خاک به» در برخی نسخ شاهنامه بر می‌خوریم، حاصل خشم و اندوه کاتبی از شهادت سیاوش بوده که در روند رونویسی و نسخه‌برداری، آن را به اصل اثر الحاق کرده و اگر «از شیر شتر خوردن و سوسمار...» را در تحقیر ملّتی دیگر مشاهده می‌کنیم، از باور شاعر نشأت نگرفته که از زبان یکی از شخصیت‌هایی که کشور خود را مورد هجوم بیگانگان می‌بینند، بیان می‌شود، کما این‌که در بخش‌هایی از اثر حکیم توس، دشمنان نیز در رجزخوانی‌های خود سخنانی ناروا در مورد ایرانیان روا می‌دارند و این ربطی به عقیده‌ی سراینده‌ی شاهنامه ندارد.

فردوسی را می‌توان مظلوم‌ترین شاعر ایرانی برشمرد؛ وارسته‌ای که عمر و ثروت در راه برکشیدن دوباره‌ی نام ایران نهاد، در زمانه‌ی خویش قدر ندید و رنج سی ساله‌اش ارج نهاده نشد، به زیر پای پیل افتادن و مرگی بی‌رحمانه تهدید شد، در اواخر عمر و سنین پیری، به واسطه‌ی سر خم نکردن در برابر جور غزنوی و از بیم تیغ محمودی، آواره‌ی این دیار و آن بلاد گشت و حتی متعصبان گران‌جان، خاکسپاری پیکر پاکش را در مزار مسلمانان مانع آمدند! اینک نیز پس از گذشت بیش از یک هزاره از سرایش شاهکار جاودانه‌اش، با بدفهمی‌ها، بی‌توجهی‌ها و تحریف‌هایی همچون ربط دادن سرودن شاهنامه به طمع دریافت صله و دینار و... روبروست که اگر چنین می‌خواست، می‌توانست همچون فرخی و عسجدی و عنصری و چهارصد شاعر دیگر، ریزه‌خوار سفره‌ی دربار غزنوی باشد و با مدایح خود، دیگ و دیگدان از طلا بسازد و میراث پدری را در راه عشق به میهن هزینه نکند.

از فریدون اسطوره‌تر، از رستم پهلوان‌تر، و از کیخسرو بافره‌تر، فردوسی بزرگ بود که کالبد نیمه‌مرده‌ی ایران را با قلم استوار و دم مسیحایی خود، زندگی دوباره بخشید. این منجی خرد و فرهنگ را ارج نهیم، شاهنامه را بخوانیم و نگاهی به شناسنامه‌ی خویش بیندازیم.

پی‌نوشت:

۱– هجین: به معنای فرومایه‌تر از هر چیز و آن که پدرش آزاد و مادرش کنیز باشد.

۲– «چون قتیبه بن مسلم سردار حجاج، بار دوم به خوارزم رفت و آن را بازگشود، هرکس را که خط خوارزمی می‌نوشت و از تاریخ و علوم و اخبار گذشته آگاهی داشت، از دم تیغ بی‌دریغ درگذاشت و موبدان و هیربدان قوم را یکسر هلاک نمود و کتاب‌هایشان همه بسوزانید و تباه کرد تا آن‌که رفته‌رفته مردم امی ماندند و از خط و کتابت بی‌بهره گشتند و اخبار آن‌ها اکثر فراموش شد و از میان رفت.» (زرین‌کوب، عبدالحسین، دو قرن سکوت، ص ۹۵، رک: آثارالباقیه ص ۳۵، ۳۶، ۴۸)

۳– بر اساس کتاب «تاریخ سیستان»، محمدبن‌وصیف نخستین کسی بود که به زبان فارسی شعر عروضی گفت، اما در برخی منابع شاعران عهد طاهری از جمله حنظله بادغیسی به عنوان اولین شاعر پارسی‌گوی پس از اسلام آورده شده است.

پیرامون پیمان‌نامه بیمه تکمیلی دانا با بازنشستگان کشوری

علی دباش ـ فرهنگی بازنشسته، بندر بوشهر



بازنشستگان کشوری، به ویژه بازنشستگان آموزش و پرورش، خاطرات خوبی از دو بیمه تکمیلی حافظ و ملت ندارند و در طول قرارداد صندوق بازنشستگی با این دو بیمه، بارها شاهد پیمان‌شکنی آن دو بیمه بوده‌اند که باعث درد و رنج مضاعف بازنشستگان شد.

پس از لغو قرارداد با آن دو بیمه، هم‌اکنون و از در اول اردیبهشت ماه ۱۴۰۴، بیمه تکمیلی دانا عهده‌دار این وظیفه شده است. جایگاه واهمیت عهد و پیمان را همه می‌دانند و نیازی به بیان آن نیست. انسان‌ها نیز ذاتاً وفای به عهد و پیمان را ارج می‌نهند و بر عمل به آن، اصرار دارند. یکی از ویژگی‌هایی هم که انسان را از سایر موجودات جدا می‌کند، احترام به عهد و پیمان‌هایی است که می‌بندد. حکیم توس، فردوسی بزرگ نیز بیت زیبایی در همین باره دارد:

مبادا که گردی تو پیمان‌شکن
که خاک است پیمان‌شکن را کفن

بیمه دانا زیرساخت‌هایی خوب، نیروهای انسانی توانمند و شعبات فراوان در سطح کشور دارد و امیدواریم که از این امکانات جهت تحکیم پیمان خود با بازنشستگان کشوری استفاده کنند تا خاطرات تلخ گذشته برای بازنشستگان تکرار نشود. جهت اطلاع دست‌اندرکاران محترم بیمهٔ دانا، لازم است برخی پیمان‌شکنی‌های بیمه‌های تکمیلی گذشته را جهت اطلاع آنان یادآوری نماییم:

۱- تأخیر چندماهه یا یک ساله در پرداخت هزینه‌های درمان بازنشستگان.

۲- عدم انعقاد قرارداد با بخش عظیمی از بیمارستان‌های خصوصی.

۳- کمبود شعب خدمت‌رسانی در مناطق کم برخوردار

علاوه بر این که از مسئولین محترم بیمه دانا می‌خواهیم بر عهد خود با بازنشستگان استوار بمانند، صندوق بازنشستگی هم باید وظایف خود را در قبال بیمهٔ دانا، با پرداخت به موقع حق بیمه تکمیلی بازنشستگان که ماهانه از حقوق‌شان کسر می‌شود، اقدام نماید تا خللی در روند خدمت‌رسانی به بازنشستگان در سال ۱۴۰۴به وجود نیاید.

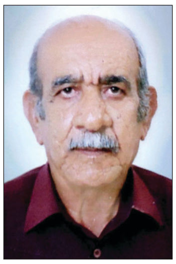


محمد فخرایی مطلق از دانشگاه علمی کاربردی کنگان موفق به کسب افتخار شد. وی جایزه اول بخش ادبیات – نمایشنامه‌نویسی را در دوازدهمین جشنواره ملی رویش دانشگاهی ایران که با حضور معاون وزارت علوم، در دانشگاه بابلسر مازندران برگزار شد را کسب کرد. فخرایی مطلق از هنرمندان شهر دیّر و سرپرست گروه تئاتر پرپروک می‌باشد.

از دیلم تا اهرم (۲)؛

وقتی راهزنان فهمیدند که من معلم هستم!

غلام حسین‌زاده ـ معلم بازنشسته



بعدازظهر یکی از روزهای دی‌ماه ۱۳۴۶، وقتی از کلاس برمی‌گشتم، هوای دیارم اهرم به سرم زد. شب همان روز، با چند نفر از همکاران، برای شام دعوت رییس اداره بودیم. در همان شب‌نشینی، درخواست چند روز مرخصی دادم که بعد از گفت‌وگو، رییس اداره مجوز را صادر کرد. همان شب همین‌که به خانه برگشتم، اسباب سفر را آماده کردم. از شانس بد ما، همان شب بارندگی شروع شد و معلوم بود فردا برای خروج از دیلم، وسیلهٔ نقلیه به ندرت پیدا می‌شود.

فردا صبح راهی اهرم شدم و همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد، از وسیله نقلیه خبری نبود. شوق بازگشت به دیار باعث شد مسیر را تا جادهٔ اصلی پیاده بروم. بعد از کمی پیاده‌روی، با دو نفر دیگر همسفر شدم. همه جا را آب فراگرفته بود و به ناچار کفش‌ها را از پا درآوردیم و پاچهٔ شلوار را بالا زدیم و به راهمان ادامه دادیم. از ماشین خبری نبود و پیاده در یک مسیر طولانی به راهمان ادامه دادیم، تا اینکه به بندر امام حسین رسیدیم!

در بندر امام حسن چاره‌ای نداشتیم که منتظر وسیلهٔ نقلیه باشیم و معلوم هم نبود که وسیله چه زمانی می‌رسد. به عقربهٔ ساعتم نگاه کردم، نزدیک به ظهر بود. بعد از سه تا چهار ساعت انتظار، یک دستگاه ماشین «لاری» به نام «لیلاند» ایستاد و اشاره کرد که برویم بالا سوار شویم و گفت که مسیرم گناوه است و بیشتر نمی‌روم. ما بدون معطلی سوار شدیم و ماشین راه افتاد. مسیر بازگشت همان راهی بود که چند ماه قبل آن را تجربه کرده بودم. راه ناهموار و پرپیچ و خم بسیار خسته‌کننده بود و آزاردهنده، اما باید تحمل می‌کردیم.

حدود یک ساعت بعد از حرکت، ماشین ناگهان ایستاد و فکر کردیم که لابد خراب شده است، اما داستان چیز دیگری بود. راننده در حالی که داشت پیاده می‌شد و پا در رکاب بود، گفت که همه پیاده شویم. در همین فاصله متوجه شدم چهار نفر چماقدار جلوی ماشین ایستاده‌اند و یک نفر هم مسلح و بالای تپه‌ای مشرف بر راه، ناظر بر اوضاع است. آن شخص که به نظر می‌رسید بزرگ و فرماندهٔ آن‌ها باشد، دستور داد همه با تمام وسایلشان از ماشین پیاده شوند و در یک صف بایستند. چاره‌ای جز اطاعت نبود و هر چه را که می‌گفت، باید می‌پذیرفتیم. از بین چند نفری که از ماشین پیاده شدیم، سر و وضع و پوشش من با بقیه فرق داشت. در حالی که چماقداران یا همان راهزنان وسایل دیگران را می‌گرفتند، فرمانده از بالای تپه به من اشاره کرد و گفت نفر چهارم چه کاره است؟ یکی از راهزنان به من نزدیک شد و به لهجهٔ خودش گفت: «چه کاره‌ای؟» جواب دادم «معلم» هستم و راهزن نیز با لهجهٔ خودش به فرمانده اعلام کرد «ایگو معلمه». فرمانده راهزنان همین که فهمید من معلم هستم، بلافاصله دستور داد تمام وسایل مرا از جمله کفش و ساعت گران‌قیمتم را با احترام به من برگردانند و به راننده هم دستور اکید داد که معلم باید در صندلی جلو بشیند، نه در پشت کامیون! از آن لحظه به بعد، مفهوم «راهزن» هم در ذهنم شکل دیگری یافت و در شگفت مانده بودم که چرا یک راهزن و سارق مسلح چنین دیدگاهی نسبت به یک معلم دارد و باور دارد که معلم در جامعه شأن و مقامی والا دارد و باید همه به او احترام بگذارند! وقتی آن صحنه را با سال‌های بعد خدمتم در آموزش و پرورش و نحوه برخورد مقامات مسئول با معلم مقایسه می‌کنم، پاسخی برای آن پیدا نمی‌کنم و همچنان حیرانم!

همین که راهزنان کارشان تمام شد و همه را اصطلاحاً لخت کردند، دستور دادند سوار شویم و به راه‌مان ادامه دهیم. بنا به فرمان فرمانده راهزنان، مرا در کابین جلو کامیون سوار کردند و به سمت گناوه راه افتادیم.

خرابی جاده و شدت بارندگی شب گذشته، باعث شد که غروب به گناوه برسیم. خستگی مسیر نای حرکت را از من گرفته بود و حالا باید به فکر چاره‌ای برای اقامت شبانه در گناوه باشم. اینجا هم یک‌باره به یاد یکی از دوستان دوران دانشسرا افتادم که آقای علی امیری بود. از یک عابر پیاده آدرس خانهٔ او را پرسیدم، گفت: کدام امیری؟ همان که فرزند «نظام» است؟ گفتم بله. یونس. ایشان هم بزرگواری کرد و با احترام مرا به خانهٔ آقای امیری برد. از راهنما تشکر کردم و او رفت.

قبل از این‌که به درب حیاط برسم و دق‌الباب بزنم، درب حیاط باز شد و آقای علی امیری بیرون آمد و تا خواست برود، از دور صدایش زدم که متوجه شد و برگشت. همدیگر را در آغوش گرفتیم و سلام و علیک و احوالپرسی و... .

آقای امیری مرا به اتاق پذیرایی هدایت کرد. وسایل چایخوری و دیگر تنقلات آماده بود و همراه با صرف چای، گفت‌وگوها و یادآوری خاطرات گذشته آغاز شد. هر دو خوشحال بودیم که بعد از یک سال همدیگر را ملاقات کرده‌ایم. پس از گذشت زمانی کوتاه، شام مهیا شد و به اتفاق هم شام خوردیم. بعد از شام کمی حرف‌مان ادامه یافت، اما از خستگی شدید همین‌که سرم به بالش رسید، نفهمیدم تا صبح چه اتفاقی افتاده است. صبح که شد، از دوستم آقای امیری خواستم اجازه بفرمایند از خدمت‌شان مرخص شوم؛ هرچند ایشان اصرار داشت که یکی دو روز دیگر گناوه بمانم و مهمانشان باشم.

تنها وسیلهٔ نقلیهٔ دوستم آقای امیری یک جیپ شهباز بود و قرار شد زحمت بکشد و مرا تا رودخانهٔ سعدآباد جنوبی برساند. در حالی که راه ناهموار را با جیپ به سمت بیرون از گناوه ادامه می‌دادیم، صدای بوق ماشینی شنیده شد که از دوستان آقای امیری بود و بعد از کمی تعارفات معمول، از وی خواست تا بقیه مسیر، مسافر وی باشم. از آقای امیری خداحافظی کردم و با دوستش به راه‌مان ادامه دادیم و رسیدیم به رودخانهٔ سعدآباد یا زیارت که از آن پس ادامهٔ حرکت با ماشین ممکن نبود. هر دو سمت رودخانه مملو از جمعیتی بود که می‌خواستند به طریقی خودشان را به طرف دیگر رودخانه برسانند.

درحاشیه رونمایی از کشکول مُدام دیّری

در ستایش پسکرانه‌های علم و ادب بندر بوشهر

امید زاهد - کارشناس پژوهشی بنیاد ایران شناسی شعبه بوشهر



از دیرباز در تاریخ و فرهنگ کهن دیار بوشهر با صدها نام و چهره علمی، ادبی، تاریخی و هنری با پسوند و پیوندهای دیّری، تنگستانی، اهرمی، دشتی، دشتستانی، برازجانی، جمی، چاهکوتاهی، گناوه‌ای، دیلمی، حیات داودی، کنگانی، کبگانی، خورموجی و... که همگی به شایستگی تمام در قالب فرهنگ بوشهر تعریف می شوند و بر قله‌های علم و ادب ایستاده‌اند، روبرو هستیم.

چون نیک بنگریم، شخصیت‌ها در پسکرانه‌های بندر بوشهر از گذشته تاکنون رونق‌افزای محافل و مجالس بندر بوشهر بوده اند.

شخصیت‌هایی که از پسکرانه‌ها برخاستند و در بندر بوشهر به قول سدیدالسلطنه بندرعباسی "نشو و نما" یافتند. در آثار ارزشمند سدیدالسلطنه از این افراد به عنوان "نشو و نما یافتگان" یاد شده است. کسانی که در روستاها و اطراف بندر بوشهر می‌زیستند؛ اما به قول سدیدالسلطنه از "نشو و نما یافتگان بوشهر" به شمار می روند. به زبان گویاتر در مَرغزار علم و ادب بندر بوشهر روییده و شکوفا شده اند.

در تاریخ بندر بوشهر از این افراد فرهیخته و اهل علم و ادب بسیارند که مجال پرداختن به آنان در این‌جا میسر نیست.

در واقع بندر بوشهر به عنوان آوردگاه شور و شعور و دانایی پسکرانه‌هایی است که در آن جوشش شور و شوق و مستی و دلدادگی، عشق و عاشقی به سرزمین مادری و نیاکان موج می زند. این موج شورانگیز در تلاقی اندیشه ها در فضای علمی و ادبی بندر بوشهر رنگ و جلایی دیگر می یابد و به عنوان "فرهنگ اصیل بوشهری" در موسیقی، در شعر، در نمایش و در ادبیات گفتاری و رفتاری مردمان این دیار ظهور می‌یابد و به تقویت و بازپروری ساختار، بدنه و شاکله فرهنگی و هنری خود می پردازد.

برای نمونه در هفته گذشته در مراسم رونمایی کتاب کشکول مُدام دیری به همت استاد بشیر علوی استاد ادبیات دانشگاه فرهنگیان بوشهر که خود زاده یکی از همین پسکرانه‌های علم و ادب است، به نوعی یادآوری مهم و کلیدی برای جامعه فرهیخته بوشهری به همراه داشت. در این مراسم جلوه ای از فرهنگ ادبی و ریشه‌دار دیّر و بُردخون با تکیه و پشتوانه سرشار از اصالت و نجابت مردمان پسکرانه‌های بوشهر به زیبایی تمام برای اهل علم و ادب رخ نمایاند.

در این مراسم خاندان بزرگ مُدام دیّری سخن‌ها گفتند و میراث ادبی مدام دیری را فریاد زدند. دکتر علوی از دشواری تهیه نسخه خطی کشکول گفت و شاعران دیری به خوانش اشعار پرداختند و حاضران از سر شوق و ذوق به دست زدن مُدام، مترنّم بودند.

دکتر عابدی فرهیخته ای دیگر از پسکرانه‌های علم و ادب با خوانش ابیاتی از بزرگان علم و ادب استان بوشهر و نیز یادآوری نکات طنزگونه و نجیبانه زندگی ساده و صمیمی مردمان پسکرانه‌های بوشهر، خود محور و منبع اصلی صفا و صمیمیت بود که هر بار با آمدن بر صحنه اجرا لبخند ملیحی را بر چهره حاضران هویدا می کرد.

همچنین استاد علی هوشمند شاعر و فرهیخته‌ای دیگر از دیار دیر به خوانش اشعار خود پرداخت.

اما سخن آخر این‌که این موج شورانگیز ادبی و هنری پسکرانه‌ها، هرگاه به بندر بوشهر رسیده‌اند، به دیدگاه ادب و احترام در آن نگریسته و به ستایش علم و ادب مردمانش دست یازیده و به تقویت بن مایه‌های ادبی و هنری آن همت گماشته و خود بخشی از فرهنگ بوشهر شده و در این آسمان علم و ادب به زیبایی تمام در تاریخ باشکوه آن درخشیده‌اند.

امید آن‌که این همگرایی عاشقانه و دلبرانه در این سرزمین علم و ادب و دانایی(بندر بوشهر؛ پایتخت تاریخی و فرهنگی خلیج فارس) پیوسته در چرخش چرخ گردون، همواره در جوش و خروش باشد...

گفتنی است روز ۲۱ اردیبهشت ۱۴۰۴ با حضور اهالی فرهنگ و هنر بزرگداشت سید عبدالقاهر قاهری (متخلص به مدام دیری) و رونمایی کتاب کشکول شاعر در دانشگاه فرهنگیان بوشهر با همکاری بنیاد ایران شناسی شعبه برگزار شد.

سکوت استانداری بوشهر در انتصاب سرپرست ورزش و جوانان، عقب‌نشینی یا تدبیر؟

مجتبی گرگوری مطلق



در روزهایی که جامعه ورزش و جوانان استان بوشهر چشم‌انتظار ثبات، شفافیت و تدبیر است، خبری غیررسمی اما پرطنین با انتشار تصویر حکمی، در فضای رسانه‌ای و محافل اداری پیچید؛ صدور حکم حسین دهجان از سوی وزیر ورزش و جوانان به عنوان سرپرست اداره ورزش و جوانان استان بوشهر.

اما آن‌چه این انتصاب را نه مایه‌ی انسجام، که سرچشمه حاشیه کرده، نه صرفاً خود انتصاب، که ابهام در صحت، نحوه و پیامدهای آن است.

نه مراسمی برای معارفه برگزار شد، نه آیین تودیعی برای یاسر جمالی، که به اندازه‌ای سکاندار این نهاد نبود که بشود تحلیل عادلانه و درستی از کارنامه ایشان داشت.

تنها خبر انتصابی آمد و در هیاهوی کوچه پس کوچه‌های رویداد کوچه، عامدانه گم شد و مهم‌تر از آن، سکوتی سنگین از سوی استانداری بوشهر که واگویه و پچ پچ ورزشکاران را بیشتر و بیشتر کرد.

سکوتی که نه به‌سان آرامش پیش از طوفان بود، که بیشتر به بی‌اعتنایی به مطالبه مردم برای شفافیت می‌ماند.

چگونه است که در ساختاری رسمی و بالادستی، حکم یک رئیس، آن هم در نهادی به حساسیت ورزش و جوانان، صادر می‌شود، بی‌آن‌که آیین‌نامه‌ها، بدنه سازمانی، یا افکار عمومی پس از آن در جریان امور قرار گیرند؟

مگر نه آن‌که شایستگان را باید با اقناع عمومی و بر اساس عملکرد، نه با شتاب و در پس پرده، جایگزین کرد؟

سخن من نه از درستی و نادرستی انتصاب و ابقاء است که از بلبشوی پیش‌آمده و سکوت نهاد پاسخگوست!

آقای وزیر، اگر این حکم به‌راستی به امضای شما رسیده، چرا تا امروز خبری رسمی از سوی وزارت یا استانداری منتشر نشده است؟ و اگر هم نرسیده، چرا وزارت و استانداری سکوت کرده و به شفاف‌سازی نپرداخته است؟

آیا این‌همه تردید و شایعه، در شأن نهادی است که باید پشتیبان نشاط اجتماعی و سرمایه انسانی جوانان باشد؟

استانداری بوشهر، که باید چون فانوس دریایی، کشتی مدیریت را از سنگ‌های شایعه و سوء‌تفاهم برهاند، اکنون خود به سکوتی مرموز فرو رفته است. نه تأییدی، نه تکذیبی؛ گویی سکوت، زبان سخن گفتن امروز برخی شده است، اما این خاموشی، زخم بی‌صدای اعتماد مردم را ژرف‌تر می‌سازد.

درخت ورزش و جوانان این دیار، نهال امیدی‌ست که باید با آبِ شفافیت سیراب شود، نه با غبار ابهام.

بر شماست، وزیر و استاندار، که با تدبیر خود، این بوستان را از تندباد تردید برهانید و به مردم بوشهر اطمینان دهید که در این فصل نو، میوه عدالت و شایستگی خواهد رسید.

درخت ورزش استان بوشهر، اگر قرار است باغبانی نو گیرد، باید این جابه‌جایی در روز روشن، در برابر دیدگان مردم، و با توضیحی شفاف صورت پذیرد. نه در سایه‌روشن ابهام و سکوت. استانداری محترم؛ این انتظار عمومی‌ست، نه از سر تقابل، که از سر تعلق.



nasimjonoub.com
نسیم جنوب
هفته نامه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، ورزشی

صاحب امتیاز: نسیم فقیه
مدیر مسئول و سردبیر:
دکتر یونس قیصی‌زاده
نشانی: بوشهر، میدان قدس، کوچه بوستان ۳۰،
دفتر نسیم جنوب - تلفن: ۳۳۳۲۵۹۰۰ - ۰۷۷
تلفن همراه و واتساپ: ۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
لیتوگرافی و چاپ: بهارستان

هفته نامه نسیم جنوب
دیرپاترین نشریه تاریخ بوشهر
تلفن های تماس
۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
۰۷۷۳۳۳۲۵۹۰۰ - ۰۷۷۳۳۳۲۸۱۵۱
www.nasimjonoub.com

خاک‌های جنوب و غرب، برایش آشناتر از خیابان‌های شهر بود

ناصر باستی



ناصر را سال‌ها می‌شناختیم، درست مثل مصطفی شمسا یا حیدر حیدری یا عباس کبگانی و...
با همان موتور سی جی و هم رفیقی‌های عاشقانه...
سیمای معصومانه‌اش هیچ‌گاه فراموش شدنی نیست.
چهره مصمم او نشان از باورهای عمیق اعتقادیش داشت و چون دیگر هم‌رزمانش برای آن می جنگید...
او در انحصار محله سکونتش نبود و جغرافیای این شهر، در برابر بزرگی دلش دو زانو می‌نشست...
خاک‌های جنوب و غرب برایش آشناتر از خیابان‌های شهر بود آن‌گونه که همیشه حال دلش حال جبهه بود.
گاهی تبسم و لبخندهایش کوله باری از آه و اندوه نهانش را یدک می کشید و سکوت معنادار او فریاد ناگفته‌هایی بود که شاید شب‌های قبل از عملیات فقط بیابان‌های الغدیر بود که نجواهایش را می‌شنید ... .
و گذشت تا چه زیبا تقدیر، فضا و زمان و تیم و ترکیبی را در عملیات کربلای ۵ کنار هم چید شلمچه، منطقه کانال ماهی و هدایت، ناصر جوهرزاده، فریبرز گیتی‌زاده، علی و.... یادشان همیشه همراهمان.

به یاد شهید ناصر جوهرزاده

جوهری از دریای نصرت‌الهی

دکتر عبدالرحیم مهرور



عملیات کربلای ۵ در سال ۶۵ پس از ۱۵ روز از عملیات کربلای ۴ آغاز شد.
موفقیت‌های آن بگونه ای بود که دنیا را به این نتیجه رساند که راه‌های به پایان رساندن جنگ را با تصویب قطعنامه ۵۹۸ هموار سازد و برای اولین بار به نظرات ایران توجه شود.
دو ماه درگیری بی وقفه در شرق بصره: شلمچه، کانال ماهی، نهر جاسم، بوارین، پل بوبیان و خط الدوعیجی حماسه‌ای جاودانه ساخت که منجر به شهادت جانباز حاج حسین خرازی فرمانده لشکر۱۴ امام حسین و شهید اسماعیل دقایقی فرمانده لشکر بدر شد.
شهید ناصر در سن ۲۱ سالگی با کوله باری از جنگ‌های پارتیزانی برای آخرین بار به جبهه رفت و در ۶۱ سالگی با پلاکی گرد و غبار گرفته از انبوهی ایثار برگشت.
در مجموع ۴۰ سال فراق از شهر و یارانش که چشم انتظارش بودند، چون‌که شب شهادتش به همسنگرانش قول داده بود که «شما بروید من می آیم»!
در کربلایی که با غیرت، صادقانه جان داد تا دیگران از جان و خون او بهره دنیوی ببرند.
آن‌هایی که متظاهرند، آن‌هایی که از خون شهیدان منفعت می‌برند.
شهید جوهرزاده؛ جوهره‌ای از معرفت و منش مردانگی، پاک و بی‌آلایش که همیشه چفیه ای به گردن داشت و سکوتش معنایی خاص داشت.
جوهری از دنیای زلال پاکی‌ها در کلام و چهره‌اش داشت.
ناصر جان حال که برگشتی جوهر ایثار جامعه کم‌رنگ و در اکثر موارد خشک شده اما جوهر ناجوانمردی‌ها و اختلاس‌ها تا بخواهید پررنگ و پررونق شده است.
ناصر جان؛ خوب شد که نبودی تا ببینی چگونه اختلاس‌ها و باج‌های کلان از طبری‌ها تا زنجانی‌ها، از رفیق دوست‌ها تا شمخانی‌ها، از جهانگیری‌ها تا چای دبش‌ها مثل هیولایی به‌جان ملت افتادند و هنوز هم سیری ناپذیرند.

شهر گلهای کاغذی



شاپور محمدی باغملایی: زادگاهم بوشهر، شهری است که چشم مردمانش هر طلوع صبح به رقص نور خورشید در میان شاخه های گلهای کاغذی می افتد و در پسین گاه، تنگ غروب را با تکه های ابر خاکستری بر کرانه دریای نیلگونش با بلمی در دور دست نظاره گر است...
یکی از زیبایی های کوچه ها و خانه های بوشهر ، شمایل گلهای رنگارنگ کاغذی است . این گلهای زیبا با رنگهای گوناگون زرد، صورتی ، سفید، قرمز ، ابلق ، بنفش ، هفت رنگ ونارنجی ، چهره و صورت قشنگی به کوچه های آشتی کنان ـ کافه ها، دیوارهای بافت قدیم و حتی خیابان ها بخشیده اند و چشم هر رهگذری را



می نوازند .عمارت های بی نظیر بوشهر تکیه گاه این گلهای بی همتا هستند. بالکن های چوبی یا تراس های خانه های قدیمی بوشهر (شناشیل ، شناشیر) نیز با گلدان های گل کاغذی ارغوانی تزیین شده و نمای زیبایی به کوچه ها داده اند. تا اندازه ای خانه های مجلل نیز بخشی از زیبایی خود را مدیون همنشینی پر مهر و محبت گلهای کاغذی قرمز و سفید و یاس بوشهری و مشعل های جنگل هستند.
دیوار های منقش که بوسیله این گلها آراسته شده اند بهترین پس زمینه عکاسی است و بک گراند و بک دراپی است برای سوژه عکاسان حرفه ای و علاقمندان به هنر عکاسی و فیلمبرداری.
از این رو شاید بتوان گفت: «بوشهر» شهر گلهای رنگارنگ کاغذی است که به کمک معماری خاص و بی نظیرش پدید آمده است.

فرماندار بوشهر: زمینه حضور بخش خصوصی در حوزه فرهنگ و هنر فراهم شود



سرپرست فرمانداری بوشهر گفت: با توجه به اهمیت نقش‌آفرینی بخش غیردولتی در عرصه‌های فرهنگی و هنری، مشارکت مؤثر این بخش می‌تواند مسیر توسعه فرهنگی را هموار و بر گستره فعالیت‌های هنری استان بیفزاید. محمد مظفری در اختتامیه جشنواره تئاتر «پروک» افزود: دولت وظیفه تامین زیرساخت‌های پایه‌ای در حوزه فرهنگ و هنر را بر عهده دارد، اما تجربه نشان داده است که حضور فعال بخش‌های غیردولتی می‌تواند مکملی کارآمد برای سرعت‌بخشی به این روند باشد.جشنواره‌ها از نمودهای عینی این همکاری هستند و جشنواره تئاتر «پروک» نمونه موفقی از مشارکت خصوصی در عرصه فرهنگ و هنر است؛ رویدادی که توسط یک فرهنگسرای غیردولتی و بدون اتکا به بودجه عمومی برگزار می‌شود و از بلوغ فرهنگی شهرستان حکایت دارد. وی از تلاش‌های فرهنگسرای زنده‌یاد امیری به عنوان برگزارکننده جشنواره قدردانی کرد و افزود: فرمانداری بوشهر از هر اقدام بخش خصوصی که به شکوفایی فرهنگ و هنر استان بینجامد، استقبال می کند./ایرنا